



درس فارغ فقه استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

تاریخ: ۱ بهمن ۱۳۹۳

موضوع کلی: القول فیما يجب فيه الخمس (الثانی: المعدن)

موضوع جزئی: مسئله اول- فروع مسئله- فرع چهارم- ثبوت خمس بر صبی و مجنون- ادله قول دوم مصادف با: ۲۹ ربیع الاول ۱۴۳۶

جلسه: ۵۸

سال پنجم

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

خلاصه جلسه گذشته

بحث در ادله قول به عدم ثبوت خمس بر صبی و مجنون بود که از معدن استخراج کرده‌اند. عرض کردیم دو دلیل برای اثبات عدم خمس بر صبی و مجنون ذکر شده که دلیل اول را گفتیم. محصل دلیل اول این شد که ادله رفع قلم به ملاک واحد که عبارت است از حکومت نسبت به ادله اولیه، شامل قلم تکلیف و قلم وضع هر دو می‌شود. لذا هر آنچه که به عنوان یک تکلیف و کلفت و مشقت برای صبی و مجنون باشد برداشته می‌شود مگر مواردی که به نوعی خلاف امتنان نسبت به شخص یا دیگران باشد. لذا ضمان بر صبی و مجنون ثابت است چون رفع آن مستلزم تضييع حقوق دیگران است. همچنین گفتیم ملکیت برداشته نمی‌شود چون رفع آن خلاف امتنان نسبت به خود صبی و مجنون است. دو اشکال نسبت به این دلیل ذکر شد و پاسخ داده شد.

اشکال سوم

اشکال سوم این است که اساساً ادله رفع قلم آبی از تخصیص است؛ لسان این ادله لسانی است که تخصیص بردار نیست. اگر این را پذیرفتیم آن گاه چنانچه با ثبوت ضمان بر صبی و مجنون در مواردی که اینها مال دیگری را تلف می‌کنند، مواجه شویم نتیجه می‌گیریم که اساساً وضعیات از دایره این ادله خارج می‌باشند. به عبارت دیگر همین که لسان ادله رفع قلم قابل تخصیص نباشد، دلالت بر این می‌کند که موضوع این ادله خصوص احکام تکلیفیه است چون در تکلیفیات هیچ موردی استثنا نشده و همه احکام تکلیفیه از صبی و مجنون برداشته شده مثلاً هیچ کدام از نماز، حج و روزه بر صبی واجب نیست. اما مواردی که می‌بینیم بر صبی و مجنون ثابت و برداشته نشده، از وضعیات است. پس چون ظاهر ادله رفع قلم آبی از تخصیص است، کاشف از این است که موضوع این ادله خصوص احکام تکلیفی است و شامل احکام وضعی نمی‌شود و از آنجا که خمس که از وضعیات محسوب می‌شود، رفع نمی‌شود.

پاسخ

این یک اشکالی است که متوجه این دلیل است و البته خودش هم می‌تواند به عنوان یک دلیل مستقل بر ثبوت خمس ذکر شود. به هر حال این اشکال هم وارد نیست؛ چون:

اولاً: این یک ادعای بدون دلیل است و معلوم نیست به چه جهت گفته شده ادله رفع قلم إباء از تخصیص دارند؟! قرینه و شاهی بر این ادعا اقامه نشده است.

ثانیاً: سلمنا که لسان ادله رفع قلم إباء از تخصیص داشته باشد اما مواردی که از شمول این ادله خارج است به تخصیص خارج نشده بلکه خروجشان تخصصی است یعنی اگر مثلاً ضمان، ملکیت، نجاست و طهارت ثابت است، به این معنا نیست

که این احکام از ادله رفع قلم تخصیص خورده؛ اگر ما می‌گوییم ادله رفع قلم هم تکلیف را برمی‌دارد و هم قلم وضع را و از طرفی می‌بینیم ضمان، ملکیت، نجاست و ... از صبی و مجنون برداشته نشده است، گمان نشود که این احکام استثنا شده‌اند. یعنی مثلاً شارع گفته است که همه چیز از صبی و مجنون برداشته می‌شود مگر ضمان، ملکیت، نجاست و امثال اینها، به طور کلی ادعای ما این است که ادله رفع قلم، قلم را از صبی و مجنون رفع کرده و این شامل تکلیفات و وضعیات می‌شود لکن به طور کلی از اول شامل این موارد نبوده تا خارج شود. لذا خروج ضمان و مثل آن از ادله رفع قلم، خروج تخصصی است. اما اینکه خروج ضمان و ... تخصصی است، یک ادعایی است که باید ثابت گردد و ذلک یعلم بذكر امور اربعة؛ چهار مطلب در اینجا وجود دارد که با ملاحظه این چهار مطلب این ادعای ما ثابت می‌شود:

مطلب اول: اینکه این ادله در مقام امتنان وارد شده‌اند؛ اگر چه بعضی با این مسئله مخالفند اما به نظر ما در اینجا حق با مشهور است که ادله رفع قلم در مقام امتنان وارد شده‌اند؛

مطلب دوم: اینکه مقتضای این ادله رفع تشریح و رفع حقوق الهی است که از ناحیه خداوند بر بندگان تحمیل شده (ما وُضعت تحمیلاً من ناحیه الشارع کلفةً علی العباد) یعنی ادله رفع قلم در واقع رفع تکالیف و بارهایی را از صبی و مجنون می‌کند که خود خداوند به عنوان تحمیل و کلفت بر بندگان قرار داده‌اند؛

مطلب سوم: اینکه این ادله شامل حقی که ثابت برای غیر باشد نیست؛ اگر یک حقی به سبب عمل خود صبی و مجنون برای دیگری ثابت شود، با ادله رفع قلم برداشته نمی‌شود چون موجب تضييع حقوق دیگران است و این خلاف امتنان به امت است؛ مطلب چهارم: اینکه موضوع این ادله خود مکلف بما هو مکلف است. لذا چنانچه در موردی مکلف موضوع برای آن حکم نباشد این ادله شاملش نمی‌شود.

نتیجه: این چهار امر در رابطه با ادله رفع قلم باید مورد توجه قرار گیرد. اینها از مجموع این ادله بدست می‌آید. پس ادله رفع قلم عن الصبی و عن المجنون شامل قلم تکلیف و وضع هر دو می‌شود و در مقام امتنان است. یعنی خداوند از باب لطف و منت، قلم تکلیف و وضع را از بچه و مجنون برداشته است. به حسب قاعده باید آنچه را که خود خداوند به عنوان تکلیف و حکم ابتدایی برای بندگان وضع کرده بردارد، نه آنچه را که زاییده عمل خود صبی و مجنون است که برداشتن آن موجب تضييع حق دیگران و مخالف امتنان در حق آنها است و ظاهراً هم معلوم است که موضوع این ادله خود مکلف بما هو مکلف است.

با ملاحظه این چهار امر، این مواردی که ذکر شد یک به یک مورد بررسی قرار می‌گیرد تا معلوم شود که خروج اینها از دایره ادله رفع قلم، خروج تخصصی است نه اینکه به تخصیص خارج شده باشند.

۱- ضمان

ضمان از بچه و مجنون مرفوع نیست اما نه به این عنوان که این ادله تخصیص خورده باشد یعنی مثلاً گفته باشند "رفع القلم عن الصبی و المجنون الا فی الضمان"؛ اصلاً ضمان از اول داخل این ادله نبوده تا بخواهد خارج شود چون رفعش موجب تضييع حقوق دیگران است و این خلاف امتنان است. به علاوه این حقی است که ثابتٌ للغیر ناشٍ عن عمل نفسهما؛ این یک

حقی است برای کسی که مالش تلف شده و منشأ این حق هم عمل خود صبی و مجنون بوده است. پس به مقتضای امر اول و امر سوم، خروج ضمان از قاعده رفع قلم به تخصیص نیست بلکه تخصصاً خارج شده.

۲- ملکیت

اما ملکیت هم از دایره قاعده رفع قلم خارج است و خروج آن تخصصی است چون رفع ملکیت بر خلاف امتنان به خود بچه و صبی است؛ با اینکه ملکیت حکمی بوده که ابتداءً از ناحیه شارع ثابت شده حال یا امضاء یا تأسیساً (یعنی ملکیتی که بین مردم و عرف جریان دارد را خداوند هم امضا کرده) در هر صورت در دفتر تشریح ملکیت یک تحمیل و کلفتی بر عباد نبوده تا بخواهد با ادله رفع قلم برداشته شود بلکه برداشتن آن مخالف با امتنان در حق صبی و مجنون است. پس خروج ملکیت از دایره ادله رفع قلم لم یکن بالتخصیص بمقتضی امر الاول که این ادله در مقام امتنان وارد شده و همچنین با ملاحظه امر ثانی که این ادله چیزهایی را برمی دارند که کلفت و تحمیل از ناحیه شارع باشد لذا چون ملکیت کلفت و تحمیل نیست و برداشتن آن خلاف امتنان در مورد خود صبی و مجنون است، باقی می ماند.

۳- نجاست و طهارت

نجاست و طهارت هم از احکام وضعیه هستند اما از صبی و مجنون برداشته نشده؛ بر صبی واجب نیست نماز بخواند اما اگر خونی به لباسش بریزد، لباسش نجس می شود یا اگر مثلاً بول روی لباس بچه بریزد نجس می شود. حال آیا عدم رفع نجاست و طهارت به عنوان استثناء و تخصیص نسبت به ادله رفع قلم است؟ اینجا هم خروج نجاست و طهارت، خروج بالتخصیص نیست بلکه خروج تخصصی است؛ با ملاحظه مطلب چهارمی که گفتیم این نکته روشن می شود. در امر رابع گفتیم که موضوع این ادله خود مکلف بما هو مکلف است. در حالی که موضوع نجاست، مکلف بما هو مکلف نیست بلکه موضوع نجاست، الشیء النجس یا چیزی است که ملاقات با نجس کند. اینجا می گوئیم بچه چنانچه لباسش با نجس ملاقات کند، نجس می شود پس نجاست از بچه رفع نشده ولی این به معنای تخصیص در ادله رفع قلم نیست، یعنی این گونه نیست که بگوئیم "رفع القلم عن الصبی الا فی النجاسة" اصلاً تخصیص نیست بلکه مسئله این است که این ادله به طور کلی از اول شامل نجاست نبوده چون موضوع نجاست، شیء نجس یا خود ملاقی است، در حالی که موضوع این ادله مکلف بما هو مکلف است.

نتیجه آنکه در این موارد هیچ گونه تخصیصی در کار نیست بلکه خروجشان از شمول ادله رفع قلم خروج تخصصی است. خلاصه آنکه اشکال سوم این بود که ظاهر ادله رفع قلم إباء از تخصیص دارد لذا اگر ببینیم مثل ضمان و ملکیت و ... بر صبی و مجنون ثابت است، نتیجه می گیریم که به طور کلی ادله رفع قلم از اول مربوط به تکلیفات بوده و اساساً شامل احکام وضعیه نمی شود. لذا خمس هم که از احکام وضعیه است، به واسطه ادله رفع قلم برداشته نمی شود. پاسخ ما این بود که اولاً این یک ادعای بدون دلیل است و ثانیاً سلمنا که این ادله إباء از تخصیص داشته باشند در ما نحن فیه مشکلی ایجاد نمی کند چون خروج امثال ضمان و ملکیت و نجاست و طهارت از ادله رفع قلم، خروج بالتخصیص نیست بلکه تخصصاً از ادله رفع قلم خارج شده اند.

اشکال چهارم

اشکال چهارم این است که ظاهر ادله رفع قلم، رفع قلم تکلیف است. ملاحظه می‌فرمایید که ادله قول اول و اشکالاتی که نسبت به قول دوم مطرح شد همگی حول این محور دور می‌زند که ادله رفع قلم مختص احکام تکلیفیه است و وضعیات از دایره رفع قلم خارج است و به هر حال خمس مشمول ادله رفع قلم نشده است. لکن هر یک به وجهی در صدد اثبات این امر هستند. بر این اساس اشکال چهارم هم از زاویه دیگری می‌خواهد اثبات کند که ادله رفع قلم، اختصاص به قلم تکلیف دارد و آن اینکه ظاهر ادله رفع قلم این است که چیزهایی از صبی و مجنون برداشته می‌شوند که کلفت و ثقل بر بچه است و هر آنچه که بر بچه و مجنون سنگین است، برداشته شده چون تکلیفیات چنانچه از اسمشان پیداست بر صبی و مجنون سنگینند (اینکه بچه نماز بخواند و روزه بگیرد و حج برود، با کلفت و مشقت و ثقل همراه است) و ادله رفع قلم ظهور در این دارد که احکام تکلیفیه به واسطه کلفت و ثقلی که بر بچه دارند برداشته می‌شوند. اما وضعیات برداشته نمی‌شوند؛ چون وضعیات کلفت و ثقل بر بچه و مجنون نیستند. قرینه بر این مطلب هم کلمه رفع است چون رفع مناسب با تکلیف است. اینکه می‌گوید رفع القلم عن الصبی، ظاهرش این است که قلم تکلیف برداشته شده و کلمه رفع با وضع سازگار نیست و نمی‌شود بگوییم رفع قلم وضع.

پاسخ

این اشکال هم به نظر ما وارد نیست؛ چون:

اولاً: اینکه گفته شده ثقل و کلفت فقط در تکلیف است، محل اشکال است؛ ثقل و کلفت فقط در تکلیفیات نیست بلکه در وضعیات هم ثقل و کلفت وجود دارد بلکه مسائل مالی یا چیزهایی شبیه آن شاید ثقل از احکام تکلیفی باشد. مثلاً به کسی بگویند تو مالک نمی‌شوی یا مثلاً بگویند نماز بخوان، کدامیک سخت‌تر است؟ به هر حال اینکه بگوییم کلفت و ثقل و مشقت فقط در تکلیف است و در وضع نیست، قابل قبول نیست.

ثانیاً: اینکه فرمودند کلمه رفع قرینه بر اختصاص قلم به تکلیف است، این هم به نظر ما قرینیت ندارد؛ اگر قرار است قلم مرفوع باشد فرقی نمی‌کند که قلم تکلیف باشد یا قلم وضع. هیچ ظهوری از این کلمه نسبت به قلم تکلیف استفاده نمی‌شود.

نتیجه

لذا با ملاحظه این چهار اشکال و پاسخی که به این اشکالات دادیم به نظر می‌رسد که دلیل اول تمام است و عدم ثبوت خمس بر صبی و مجنون ثابت می‌شود.

اشکال به محقق خوئی

فقط یک نکته در کلام محقق خوئی باقیمانده و آن اینکه ایشان در دلیل اول فرمود: صبیان و مجانین کالبهائم هستند بتاتاً؛ یعنی بچه‌ها و مجانین در استثناء از دفتر تشریح و عدم وضع قلم بر آنها تامّ و کامل مثل حیواناتند. این حرف درست نیست. واقعاً بچه و مجنون کالبهائم نیستند. بهائم که ضامن نیستند یا مالک نمی‌شوند یا نجاست و طهارت در موردشان جاری نمی‌شود. در هر صورت نمی‌توانیم بگوییم که مفاد ادله رفع قلم، رفع مطلق قلم تشریح است و بنابراین صبی و مجنون مثل بهائم هستند. اصلاً این چنین نیست. چون دیدیم که بعضی از احکام بر عهده صبیان و مجانین ثابت است. اگرچه این احکام برداشته نشده و خروجش از ادله رفع قلم خروج تخصصی است. اما این دلیل نمی‌شود که ما بگوییم صبیان و مجانین مثل بهائم هستند.

بحث جلسه آینده: بحث در دلیل دوم ان شاء الله خواهد بود.

اثر شخصی و عمومی گناه

پیامبر خدا (ص) فرمودند: «إِنَّ الْمَعْصِيَةَ إِذَا عَمِلَ بِهَا الْعَبْدُ سِرًّا لَمْ تَضُرَّ إِلَّا عَامِلَهَا، وَإِذَا عَمِلَ بِهَا عَلَانِيَةً وَلَمْ يُغَيِّرْ عَلَيْهِ أَضْرَتُ بِالْعَامَّةِ»؛ اگر عیدی معصیت کند و این در خفا و پنهانی انجام شود مسلماً به عاملش آسیب می‌زند. در این تردیدی نیست ولی آسیب فقط به عامل معصیت است. ضرری را متوجه دیگران نمی‌کند. اما اگر عبد و بنده خدا به نحو آشکار معصیت انجام بدهد به همه ضربه می‌زند. این نکته مهمی در رابطه با ذنب و گناه است یعنی هر آنچه که در محیط شرع به عنوان گناه شناخته شده، معلوم می‌شود که یک جنبه شخصی دارد و یک جنبه عمومی؛ در بحث‌های حقوقی دیده‌اید که می‌گویند جنبه شخصی جرم و گاهی تعبیر می‌کنند به جنبه عمومی جرم. جنبه شخصی جرم گاهی به راحتی قابل جبران است. مثلاً کسی توبه کند و خدا او را ببخشد. اما اگر کسی گناهی را علنی انجام دهد، جنبه شخصیش ممکن است به نوعی قابل جبران باشد اما آن ضرری که به عموم مردم زده، به راحتی قابل جبران نیست. این یک عامل بازدارنده مهمی است. الان هم مثلاً اگر کسی، یک نفر را بکشد، قصاص دارد. اگر اولیای دم هم ببخشند عفو می‌شود ولی با همه این اوصاف قانون او را به عنوان جنبه عمومی جرمش مؤاخذه می‌کند و یک مجازات جداگانه‌ای برای او در نظر می‌گیرد. گناهان و جرم‌های ما انسان‌ها هم این گونه است. یک عمل حرام اگر در خفا انجام شود به خود ما آسیب می‌زند و دیگران را خراب نمی‌کند اما اگر آشکار انجام شود، آسیبی که به دیگران می‌زند خیلی خطرناک است. لذا انسان نباید گناه کند و بداند که گناه ضرر به انسان می‌رسد. هیچ تردیدی در این نیست. ضرر گناه فقط جزاء اخروی‌اش نیست؛ گناه به هر حال سقوط روحی و نفسی را برای انسان به دنبال دارد و انسان را ساقط می‌کند. انسان را پایین می‌آورد و از افقی که برای او ترسیم شده دور می‌کند. این اثر گناه است. به هر حال یک گناه بسته به نوع نگاه شخص و معرفت شخص اثرات عجیبی برای انسان دارد. ولی اگر آشکار انجام شود علاوه بر آسیب به خودش، آسیب به عموم می‌زند. و این نباید ساده گرفته شود. هیچ کس توقعی ندارد که طلبه گناه کند. خدای نکرده اگر گناهی از ما سر بزند و خدای نکرده اگر آشکار باشد، ضررش به مراتب بیشتر از گناهی است که یک فرد عادی به صورت علنی انجام دهد. گناه شخصی که بنام دین شناخته می‌شود اگر علنی باشد، آسیب مضاعف و چند برابر گناهی است که یک شخص عادی آشکارا انجام می‌دهد. اثر تخریبی این گناه هم منحصر در آنچه که نزد مردم قبح آن روشن است مثل زنا و ... نیست بلکه حتی کارهایی که خود مردم به راحتی انجام می‌دهند مثل غیبت و دروغ و متأسفانه قبح آن از بین رفته، برای امثال ما بسیار زشت است. مثلاً فرض کنید یک روحانی به صورت علنی دروغ بگوید یا تهمت بزند یا غیبت کند، هم جنبه شخصی این جرم برای او مهم است و هم جنبه عمومی آن، البته دروغ و تهمت و امثال آن دیگر در خفا معنا ندارد چون به هر حال آن را بر کسی یا کسانی بیان می‌کند لکن محدوده و وسعت آن تفاوت دارد و این جنبه عمومی آن به مراتب بیشتر از افراد عادی اثرگذار است. خلاصه آنکه ما باید خیلی مراقب باشیم.

«الحمد لله رب العالمين»